

متن پیاده سازی شده جلسه صد و هشتم خارج اصول 15 فروردین 1400

بسمه تعالی

مبحث یازدهم تعارض در اسناد میبین معارف و آیات میبین اشارات و بطون

پرسش اول : در بحث دوران امر بین تخصیص و تخصص، نزاع در جایی است که آنچه قرار است تخصیص و یا تخصص باشد، به دلیل قبل متصل باشد و در فرض انفصال، نزاع نمی آید؛ ولی شما هم مثال متصل و هم منفصل زدید. حتی بعضی از آقایان که در این زمینه رساله ای نوشتند این اشکال را بر بیان شما دارند.

پاسخ : چه کسی گفته است نزاع تنها در متصل است؟ اگر احياناً مثال ها و بیان ها در متصل پیاده شده باشد، جنس بحث اختصاصی به متصل یا منفصل ندارد و همانگونه که دو وجه در متصل ممکن است در منفصل هم امکان دارد. پرسش دوم : شما گلوگاه بحث را بیشتر روی قرینه شناسی دانستید در حالی که باید قضیه عکس نقیض را حل نمود؛ عقلاً در مورد قضایای شرعی [مثلاً ربا حرام است مگر بین والد و ولد] آیا عکس نقیضی قائل هستند؟ یعنی در آنجا ربا نیست یا ربا هست ولی حرام نیست؟ قرائن که اصلاً محل بحث نیست.

پاسخ : متأسفانه ما در بحث اصول از اهتمام بر قرینه شناسی غفلت کرده ایم و به نظر من باید علم اصول از این جهت چاق شود. به عنوان نمونه علما می گویند اگر عام ابای از تخصیص داشت دیگر تخصیص نمی خورد، پس اگر قرینه بر ابا یا عدم آن وجود دارد حکم آن معلوم است؛ این بحث در اصول آمده ولی شناسایی موارد ابا را وارد نشده اند در حالی که بخشی از اصول باید این ها را روشن کند. ما گفتیم فقیه باید دنبال قرائن برود تا به تخصص یا تخصیص برسد و گاهی باید نصوص دیگر را نگاه کند مثلاً در اکرم العلماء الا الفساق آیا فاسق، عالم نیست یا وجوب اکرام ندارد؛ اینجا باید خیلی موارد دیگر را ملاحظه کنیم و از قرائن به این مطلب برسیم که آیا تخصص هست یا تخصیص. ما به صدد بیان این نکته بودیم که فقیه باید در صحن استنباط دنبال قرائن باشد اگرچه نتوانیم آن ها را به شکل ضابطه اصولی دریاوریم [گاهی باید مذاق شارع را دید گاهی نصوص دیگر و گاهی باید تاریخ را ملاحظه کرد] بلکه باید این سفارش را به فقیه بکنیم. ما به زحمت اصل در مسأله را قبول کردیم ولی گفتیم آن قدر قرائن تعیین کننده وجود دارد که شاید اصلاً توبت به شک نرسد پس نباید این نکته را سبک شمرد.

اما راجع به عکس نقیض که گفته بودند گلوگاه است باید گفت : در تکوین خیلی زود می توان به عکس نقیض رسید مثلاً اگر گفته شد «هر انسانی کاتب است» عکس نقیض آن می شود « هر که کاتب نیست انسان هم نیست» لکن نکته این است که در تکوین، تخصیص و تخصص وجود ندارد بلکه این ها برای اعتبارات و تشریح هستند لذا از «اکرم العلماء الا الفساق» نمی توان نتیجه گرفت «من لا اکرام له لیس بعالم» زیرا فرض این است که در محیط شرع هم تخصیص و هم تخصص وجود دارد. پس خیلی نباید بین تکوین و تشریح خلط کرد. علاوه بر این که بحث در این است آیا «اکرم العلماء الا الفساق» عکس نقیضی دارد؟ اگر به این نتیجه برسیم، مشکل حل می شود لکن بحث در رسیدن به عکس نقیض است و ما می گوییم قرائن تعیین کننده است.

بسم الله الرحمن الرحيم

آقایان از حدود بیش از هزار سال گذشته، راجع به تعارض ادله بحث نموده اند ولی هر چه بحث صورت گرفته در مورد ادله و

اسناد مبین شریعت بوده است [شریعت بالمعنی الاخص یعنی مبین قانون] ولی در شریعت مطهر فقط اسناد مربوط به شریعت بالمعنی الاخص نیست بلکه یکسری از اسناد، مبین معارف هستند یعنی شریعت بالمعنی الاعم مانند بحث خلقت انسان؛ آیا بحث تعارض در این موارد هم می آید؟ اگر آمد دستورات عمل چیست؟ جمع عرفی و تبرعی یا مرجحات و...؟ بحث لازمی است ولی بزرگان به آن نپرداخته اند بلکه گاهی مفسران اشاراتی دارند اما در قالب بحث اصولی نبوده است. البته توجیه داشته اند که اصول فقه برای استنباط احکام است نه غیر احکام مانند معنای پل صراط در روایات؛ اما نگاه ما به اصول فقه، اصول فهم و فقه بالمعنی الاعم است قهراً باید این مبحث یازدهم را مطرح می کردیم. ضمناً در این مبحث، بحث آیات مبین اشارات و بطون هم مطرح هست یا به تعبیر دیگر آیات حامل اشارات و بطون مثلاً «فلینظر الانسان الی طعامه» و در ذیل آن روایت معتبر می فرماید «أی الی علمه الذی یأخذه عن یأخذه» [یک بحث هم در فرق بین بطون و اشارات هست که وارد نمی شویم و اجمالاً مراد این است که ظاهر نباشد] حال اگر این روایت با یک روایت دیگر تعارض کرد مثلاً فرمود «خذوا العلم ولو من الکافر» «اطلب العلم ولو بالصین» «انظر الی ما قال لا الی من قال» در اینگونه موارد چه باید کرد؟

ابتدا در اسناد مبین معارف بحث می کنیم بعد به اشارات و بطون می پردازیم. برای روشن شدن بحث مقداری از مثال ها را ذکر می نمایم.

یکم : «وما أصابکم من مصیبه فیما کسبت أیدیکم» یعنی خودتان مایه بدبختی خودتان هستید؛ «وان تصبهم حسنة یقول هذه من عندالله و ان تصبهم سینه یقول هذه من عندک» اگر در جنگ پیروز شوند می گویند خدا ما را پیروز کرد نه اینکه رسول خدا ص خوب مدیریت کرد و اگر شکست بخورند می گویند رسول خدا ص خوب مدیریت نکرد «قل کل من عند الله». جالب این است که در سوره نسا بعد از این فقره، آمده است «ما أصابک من حسنة فمن الله و أصابک من سینه فمن نفسک» آیه اول و سوم با آیه دوم چگونه قابل جمع است؟ دومی می گوید همه از خداست و یک و سه می گوید بخشی از خدا و بخشی از شماست. این مطلب ممکن است جواب داشته باشد اما بحث در این است که آیا از همان مواردی که در تعارض ادله مبین شریعت بالمعنی الاخص استفاده می شد اینجا هم باید استفاده نمود؟ آیا عام و خاص، مطلق و مقید، صفات راوی در روایات، قوت دلالت و... مطرح است؟

دوم : «و ذکر به ان تبسل نفس بما کسبت لیس لها من دون الله ولی و لا شفیع» این آیه از آیاتی است که بسیار مورد تمسک وهابیون قرار می گیرد از این جهت که غیر از خداوند، ولی یا شفیع وجود ندارد، همچنین می فرماید «یا ایها الذین آمنوا أنفقوا مما رزقناکم من قبل ان یأتی یوم لا بیع فیه و لا خله و لا شفاعه»؛ در مقابل «لا تنفع الشفاعه عنده الا لمن أن له» شفاعت وجود دارد اما خداوند باید اذن شفاعت دهد و به هر کسی، اذن شفاعت نمی دهد. حالا شما بگویند عام و خاص است، آیا می توان گفت این ها تفسیر هستند؟ الی ما شاء الله روایات شفاعت داریم نه تنها شیعیان بلکه خیلی از سنیان.

سوم : آیاتی که دال بر اختیار است و آیاتی که موهم جبر هستند؛ «و الله خلقکم و ما تعملون» شما و اعمال شما را خدا خلق کرده است پس شما چیزی جز اره در دست نجار نیستید در مقابل «انا هدیناه السبیل اما شاکراً و اما کفوراً» و سائر آیات و روایاتی که در دو طرف وجود دارد. چطور می شود که بزرگی مثل آخوند وارد می شود و قلم ایشان سر می شکنند؟!

چهارم : آیات مبین خلقت انسان گاهی می فرماید «جعلنا من الماء کل شیء حی» که انسان را هم می گیرد؛ «هو الذی خلقکم من طین» شما را از گل آفرید؛ «لقد خلقنا الانسان من صلصال من حمأ مسنون» شما را از گل خشک بد بو آفرید؛ جای دیگر می فرماید اصل را از تراب آفرید بقیه را از نطفه آن؛ الان بحث خلقت انسان بحث داغی نیست ولی در دهه 50 یکی از بحث های داغ کشور بود. برخی معتقد بودند که قرآن بر اصل ثبوت انواع دلالت دارد برخی هم گرایش داشتند به اصل تکامل انواع. مرحوم آقای مشکینی هم کتاب نوشت و در داخل آن صراحتاً چیزی ندارد اما نقاشی پشت کتاب حاکی از نظر ایشان است و بعد یکی دیگر از آقایان پیشنهاد مباحثه به ایشان داد؛ علامه طباطبائی هم فرمود ظاهر قرآن، ثبوت انواع است و اگر نظریه تکامل ثابت گردد هم منافاتی ندارد و آیات قرآن، مراتب آن را ذکر می کنند. این ها تعارض هستند یا خیر؟ اگر تعارض هست آیا باید از همان مؤلفه ها استفاده نمود یا خیر؟ اگر کسی پایان نامه، کتاب یا مقاله ای در این زمینه بنویسد، کار ارزشمندی خواهد بود.